

حق تعیین سرنوشت؛ از ادعای سیاسی تا مطالبه حقوقی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۲۹

یوسف مولایی*

چکیده

جدایی کریمه از اوکراین، به پرسش‌های کهنه حیات جدیدی بخشیده و انجام تحقیقات جدید را با لحاظ کردن ماهیت حقوقی و سیاسی مفهوم حق تعیین سرنوشت ضروری کرده است. بر این اساس، مقاله حاضر، با تمرکز بر قضایای مختلف، تحول بعد داخلی حق تعیین سرنوشت و ابهامات آن را مورد بحث قرار می‌دهد و به این پرسش محوری می‌پردازد که حق تعیین سرنوشت در چارچوب حقوق بین‌الملل، بیشتر از رویه‌های سیاسی پیروی می‌کند یا از قواعد حقوقی؟ در پاسخ باید گفت به لحاظ پراکندگی و فقدان یگانگی در رفتار دولت‌ها، قواعد حقوق بین‌الملل عرفی که معرف همه وضعیت‌های حامل حق تعیین سرنوشت باشد، شکل نگرفته است. بنابراین، در بیشتر وضعیت‌ها، ادعای سیاسی از مطالبه حقوقی قابل مرزبندی روشن نیست و شناسایی که مهم‌ترین عنصر اعطای این حق به مردم طالب آن است، مقید به اراده سیاسی دولت‌هاست و از معیارهای حقوقی روشنی پیروی نمی‌کند.

کلیدواژه‌ها: حق تعیین سرنوشت، مردم، حاکمیت، جدایی‌طلبی، حق تعیین سرنوشت
جبرانی، قضیه اوکراین

* دکتری حقوق بین‌الملل، عضو هیئت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هفدهم • شماره سوم • پائیز ۱۳۹۳ • شماره مسلسل ۶۵

مقدمه

ایده حق تعیین سرنوشت مردم، هم‌زمان با شکل‌گیری دولت-ملت‌های مدرن و متعاقب معاهده وستفاليا (۱۶۴۸) وارد ادبیات روابط بین‌الملل شده و به نوعی هم‌زاد اصل برابری حاکمیت است. اصل تعیین سرنوشت مردم در عرصه حقوق و روابط بین‌الملل، با چالش‌های زیادی مواجه بوده و مناقشه علمی برای شفاف‌سازی و ارائه تعریف جامع و فراگیر از آن ادامه دارد. پایان جنگ سرد، همان‌طور که بسیاری از اصول حقوق بین‌الملل را متحول نمود، بر اصل تعیین سرنوشت نیز تأثیر چشم‌گیری گذاشت و موجب طرح پرسش‌های تازه‌ای در خصوص محتوای حق تعیین سرنوشت شد. پرسش اصلی اکنون این است که تحول بعد داخلی حق تعیین سرنوشت تا کجا با اصل برابری حاکمیت‌ها، سازگاری دارد. به عبارت دیگر، تحت چه شرایطی گروهی از مردم که زیر چتر یک حاکمیت زندگی می‌کنند، حق دارند بدون رعایت الزامات حاکمیت سنتی برای خود دولت مستقل تشکیل دهند. آیا شناسایی یا عدم شناسایی این حق بر مبنای حقوقی استوار است یا در پرتو اصل سیاسی صیانت از حاکمیت، تجلی پیدا می‌کند؟

جدایی کریمه از اوکراین با رفراندوم در شرایط خاص سیاسی و نظامی حاکم بر منطقه، به پرسش‌های کهنه حیات جدیدی بخشید و انجام تحقیقات جدید با لحاظ کردن ماهیت حقوقی و سیاسی حق تعیین سرنوشت را ضروری می‌کند. این مقاله، با تمرکز بر قضایای مختلف، تحول بعد داخلی حق تعیین سرنوشت و ابهامات آن را مورد بحث قرار می‌دهد.

منظور از مطالبه حقوقی، مجموعه‌ای از معیارهای عینی و فراگیر است که با جمع‌شدن آنها حق تعیین سرنوشت بدون توجه به نحوه حضور عنصر قدرت و جهت‌گیری کشورهای قدرتمند تحقق پذیرد. در فقدان این معیارها و احکام حقوقی که قابل انطباق بر وضعیت‌های محض عینی باشد، حق تعیین سرنوشت تحت تأثیر اراده سیاسی کنش‌گران بین‌المللی، در وضعیت‌های مشابه به نتایج مختلف منجر می‌گردد. از این رو، بیشتر در قالب ادعاهای سیاسی قابل بررسی است تا ادعاهای حقوقی.

الف. مفهوم حق تعیین سرنوشت و مرجع آن

حق تعیین سرنوشت متعلق به مردم است. مشکل این است که با وجود ارائه تعاریف گسترده و غیر شفاف از مفهوم مردم، هنوز به طور دقیق و با معیارهای قابل سنجش، میزان و ویژگی جمعیت برخوردار از حق تعیین سرنوشت تعریف نشده است. آیا مردم دربرگیرنده اکثریت ساکن در داخل یک سرزمین است یا هر تعداد از انسان‌ها که با توسل به ویژگی‌های خاص زبانی، نژادی، مذهبی، فرهنگی و اجتماعی خود را در داخل یک سرزمین از دیگران متمایز کرده و مطالبات متفاوت از دیگران مطرح می‌کنند؟ در برداشت موسع از حق تعیین سرنوشت، ذی‌حق و مخاطب این مفهوم بسیار فراگیر است. این موضوع از آن رو حائز اهمیت است که عمده مناقشات مسلحانه و درگیری‌های داخل سرزمین‌های مستقل در سال‌های اخیر بر محور برداشت‌های مختلف از حق تعیین سرنوشت رخ داده است (Higgins 1994: 112).

دیوان عالی کبک در تلاش برای ارائه تعریف از مفهوم حق تعیین سرنوشت متذکر شده که مردم نمی‌تواند فقط بخشی از جمعیت یک کشور را در برگیرد (Para 135 judgment 1996).

حق تعیین سرنوشت به صورت گسترده‌ای به عنوان حقوق بشر توسعه یافته و در عین حال، در اسناد بین‌المللی در ارتباط با دولت-ملت‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. در جریان تدوین منشور سازمان ملل متحد که بحث‌های طولانی برای دستیابی به یک تعریف از مفهوم مردم به نتیجه منجر نشد، دبیرخانه سازمان ملل در تلاش برای ارائه تفسیر روشن از مفهوم مردم «people» و ملت «nation» پیشنهاد می‌کند که مفهوم ملت به اندازه کافی وسیع است تا مستعمره، سرپرستی و مردم تحت حمایت و شبه‌دولت را در بر گیرد. همچنین، اصطلاح ملت در معنی واحدهای سیاسی، دولت و غیر دولت‌ها و همچنین، گروهی از انسان‌ها را در بر می‌گیرد که ممکن است به عنوان دولت یا ملت معرفی شده یا نشوند.

تلاش برای تعریف کلمه مردم در کارهای مقدماتی تدوین میثاقین نیز بازتاب یافته است. در اینجا، حق برخورداری از تعیین سرنوشت متعلق به همه مردم معرفی شده است. بدین منظور، کلمه مردم، جمعیت همه کشورها از مستقل و غیر خودمختار، تحت قیمومیت، گروه شدیداً منسجم و اقلیت زبانی، دینی، قومی و نژادی را شامل می‌شود. بنابراین، مردم در برداشت بسیار وسیع باید دیده شود و از این رو، نیازی به تعریف ندارد (Doc EICN 4/s.r/19660).

همان‌طور که بیشتر اندیشمندان متذکر شده‌اند، توافق و اجماع بر تعریف مردم، امر بسیار دشواری است. از این رو، بعضی از اندیشمندان تلفیق دو عنصر عینی و ذهنی را برای شناسایی مردم پیشنهاد داده‌اند و از جمله، رنان متذکر می‌گردد (Renan 1982: 803-804) که عنصر عینی وقتی حضور دارد که یک گروه قومی به واسطه تاریخ مشترک به یکدیگر پیوند می‌خورند. جمعیتی که فاقد سنت‌های مشترک هستند و به طور اتفاقی دور هم جمع شده‌اند، نباید مردم تلقی شوند. در شناسایی عنصر ذهنی، توسل به عامل نژادی و تاریخی در گذشته کافی نیست، بلکه برجستگی وضعیت روانی امروز حائز اهمیت است. به بیان رنان، اظهار وجود دسته‌جمعی برای آشکارکردن اراده زندگی مشترک و احترام به سنت‌های مشترک، برای تعریف مردم لازم است.

در بررسی دیدگاه‌های مختلف، این واقعیت آشکار می‌شود که اندیشمندان و صاحب‌نظران تحت تأثیر رویدادها، اصطلاح مردم را برای تحلیل ادعاهای تاریخی - جمعیتی خاص با ویژگی‌های فرهنگی، نژادی یا تاریخی که آنها را از اکثریت ساکن در یک سرزمین خاص جدا می‌سازد، به کار برده‌اند. در این تحلیل‌ها بر عنصر خودآگاهی سیاسی در پیگیری مطالبات غیر مطرح برای اکثریت غالب در یک سرزمین تأکید شده است. به طور خلاصه، گروه برخوردار از حق تعیین سرنوشت باید به قدر کافی از ویژگی‌های هویتی برخوردار باشد تا مردم متمایز شناخته شود.

در گزارش‌های دوره‌ای دولت‌ها در ارتباط با ماده یک میثاقین، به عنصر وابستگی به سرزمین خاص در استحقاق از حق تعیین سرنوشت، بیشتر توجه شده است. این موضوع روشن می‌سازد که مسئله حق تعیین سرنوشت در خیلی از موارد بیش از آنکه ویژگی مردم دارای حق تعیین سرنوشت را مد نظر قرار دهد، با ادعاهای مربوط به سرزمین‌های خاص مرتبط است.

از این رو، حق تعیین سرنوشت با اصل تمامیت ارضی کشورها تداخل دارد. موضوع قابل توجه این است که در موج دوم مطالبات مرتبط با حق تعیین سرنوشت در کنار ویژگی‌های مردم متقاضی حق تعیین سرنوشت به ویژگی‌های حکومت مرکزی توجه شده و فروپاشی حکومت و عدم توانایی آن در پاسخ‌گویی به مطالبات دموکراتیک مردم، نقش مهمی در

شناسایی حق تعیین سرنوشت جمعیت ساکن در سرزمین خاص ایفا کرده است. در این خصوص، اعلامیه دوازده کشور عضو جامعه مشترک اروپا ناظر به شناسایی کشورهای جدید در روسیه و یوگسلاوی سابق قابل استناد است (Charpentier 1992: 34).

جامعه مشترک اروپا، به دنبال رویدادهای یوگسلاوی و درخواست شناسایی دولت‌های عضو فدراسیون یوگسلاوی، در برابر این پرسش قرار گرفت که آیا شناسایی کرواسی، اسلوونی، بوسنی و بقیه اعضای فدراسیون یوگسلاوی منطبق با حقوق بین‌الملل است یا خیر؟ بعضی از اعضای جامعه مشترک همانند آلمان که مایل به شناسایی سریع استقلال اسلوونی و کرواسی بود، از این دیدگاه دفاع می‌کردند که مناقشه یوگسلاوی جنبه بین‌المللی یافته و مداخله نظامی صرب‌ها در جمهوری‌های تازه، نقض حقوق بین‌الملل، به خصوص بند ۲ ماده ۴ منشور است. آلمان آشکارا با جمهوری‌های مدعی استقلال هم‌صدا شده و اعتقاد داشت یوگسلاوی فروپاشیده و دولت‌های جدید در چارچوب حقوق بین‌الملل باید به رسمیت شناخته شوند (Kherad 1997).

فرانسه و دیگر اعضای عضو جامعه مشترک با جهت‌گیری آلمان موافق نبوده و نهایتاً در جریان برگزاری کنفرانس صلح یوگسلاوی در ۷ سپتامبر ۱۹۹۱ در لاهه، تأسیس کمیسیون دآوری برای حل اختلاف‌های حقوقی معطوف به توصیف وضعیت حقوقی واحدهای سیاسی که خود را دولت‌های مستقل می‌خواندند، مورد تصویب قرار گرفت. پرسش اصلی که کمیسیون می‌باید بررسی می‌کرد، این بود که آیا آن‌طور که صرب‌ها مدعی هستند، مطالبات جمهوری‌های خواهان استقلال از یوگسلاوی، به مثابه تجزیه‌طلبی است یا آن‌طور که این جمهوری‌ها مدعی هستند، فدراسیون یوگسلاوی فروپاشیده و دولت‌های جدید و مستقل هم‌عرض هستند؟ کمیسیون با صدور نخستین اعلامیه خود، تصریح کرد که فقط در چارچوب حقوق بین‌الملل موضوع را بررسی خواهد کرد. قبل از صدور رأی کمیسیون دآوری، دولت آلمان، کرواسی و اسلوونی را بدون در نظر گرفتن این واقعیت که حداقل شرط شناسایی دولت در حقوق بین‌الملل، وجود دولت مقتدر و توانمند در برقراری مناسبات است، به رسمیت شناخت. کمیسیون دآوری با ارزیابی موقعیت یوگسلاوی به عنوان کشور فروپاشیده، رأی خود را در ۱۱ ژانویه ۱۹۹۲ صادر کرد و اعضای جامعه مشترک دو کشور اسلوونی و کرواسی را به رسمیت شناختند (I.S. Eastwood 2000).

اگر رویه دولت‌های اروپایی را در چگونگی شناسایی دولت‌های جدا شده از یوگسلاوی مورد ارزیابی قرار دهیم، این نتیجه قابل دفاع خواهد بود که کشورها بنا به ملاحظات سیاسی و علایق ملی خود، «مردم» برخوردار از حق تعیین سرنوشت را مورد شناسایی قرار می‌دهند و اختلاف نظر و تعارض بین کشورها به قدری عمیق است که نمی‌توان با تکیه بر عملکرد دولت‌ها به شفاف‌سازی مفهوم «مردم» مستحق تعیین سرنوشت پرداخت. صف‌آرایی دیدگاه‌های مختلف در این خصوص در قضیه کوزوو به بهترین نحوی خود را آشکار کرد. در رأی‌گیری برای طرح موضوع در دیوان داوری دادگستری لاهه، ۷۷ کشور رأی موافق و ۷۴ رأی مخالف و ۶ کشور رأی ممتنع دادند که تقسیم‌بندی جامعه بین‌الملل را نشان می‌دهد. حقوق بین‌الملل به صورت مطلق، حق جدایی از سرزمین اصلی را به عنوان یکی از اشکال حق تعیین سرنوشت انکار نمی‌کند، بلکه به اهمیت اصل تمامیت ارضی بیشتر اصرار می‌ورزد (IC Report 2010).

رویه بین‌المللی در دهه‌های گذشته، نمونه‌های اندکی از شناسایی حق جدایی در شرایط خاص را نشان می‌دهد. حمایت جامعه بین‌الملل از مردم ساکن در اتحاد جماهیر شوروی و فدراسیون روسیه راه را برای استحکام حقوق بین‌المللی عرفی در خصوص اعمال حق تعیین سرنوشت در قالب جدایی از حاکمیت مستقر در سرزمین‌های موضوع جدایی را تقویت می‌کند. شناسایی حق تعیین سرنوشت مردم تیمور شرقی و در وضعیت متفاوت، سودان جنوبی که با دخالت شورای امنیت به استقلال رسیدند و قضیه اریتره نیز نمونه جالبی از وضعیتی است که در آن حق تعیین سرنوشت، هم با شرایط رهایی از استعمار پیوند دارد و هم با جدایی از حاکمیت مستقر در سرزمین موضوع جدایی.

ب. حاملان تکلیف به رعایت حق تعیین سرنوشت

اعمال حق تعیین سرنوشت علاوه بر شناسایی مردم برخوردار از این حق، مستلزم شناسایی حاملان تکلیف به رعایت این حق هم هست. در بررسی ادبیات حق تعیین سرنوشت، توسل به قاعده Erga- omnes بارها مشاهده می‌شود.

دیوان دادگستری در قضیه نامیبیا (ICJ Report 1971) در پاسخ به پرسش چه کسانی حاملان تکلیف در حق تعیین سرنوشت مردم هستند؟ به قاعده Erga- omnes استناد کرده است. بدون اینکه در این خصوص به شفاف‌سازی و تعیین این موضوع که محتوا و آثار این توصیف دقیقاً

چیست، پردازد. دیوان در این قضیه به این امر بسنده می‌کند که چه چیزی Erga- omnes نیست. دیوان متذکر می‌شود وقتی حق تعیین سرنوشت در خطر است، به رغم فقدان رضایت دولت، دیوان صلاحیت دارد و این در شرایطی است که تعیین ویژگی قاعده Erga- omnes با احراز صلاحیت دیوان متفاوت است.

دیوان در نظر مشورتی خود در دیوار حائل (ICJ Report 2004)، در شفاف‌سازی محتوای این قاعده و در تعیین اینکه دولت‌های ثالث چه نوع تکالیفی در قبال نقض حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین دارند، گامی به پیش نهاده و تصریح نمود: «تمامی دولت‌ها تکلیف دارند وضعیت غیر قانونی ناشی از احداث دیوار در سرزمین‌های اشغالی فلسطین و از جمله اورشلیم شرقی را به رسمیت نشناسند. همچنین آنها تعهد دارند به وضعیت ناشی از ساخت دیوار حائل کمک نکنند.» به رغم این شفاف‌سازی، بازهم این مشکل باقی است که چگونه و با چه عملی نقض حق تعیین سرنوشت در هر مورد خاص صورت گرفته و مورد شناسایی قرار می‌گیرد؟

هرچند در قضیه دیوار حائل، نقض حق تعیین سرنوشت با ایجاد خطر بیشتر در آینده برای ترکیب جمعیتی سرزمین‌های اشغالی مورد توجه قرار گرفت؛ اما دیوان تصریح نمی‌کند چرا و به چه صورتی حق تعیین سرنوشت به صورت عینی از جانب کشورهای ثالث نقض می‌شود و به طور عینی (in concerto) با خود حق پیوند می‌خورد؟ با توجه به ماهیت پراکنده و جزئی بودن آراء دیوان، از رویه دیوان فقط می‌توان مبانی عدم قطعیت ماهیت حق تعیین سرنوشت را شناسایی کرد.

ج. ابعاد حق تعیین سرنوشت

حق تعیین سرنوشت در بعد خارجی، در دو وضعیت استعمار ملت‌ها، اشغال بیگانه در قالب اعلام استقلال و رهایی از مناسبات استعماری، به عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی پذیرفته شده است. وضعیت سوم که حق تعیین سرنوشت در قالب جدایی و تشکیل دولت جدید تجلی پیدا می‌کند، مرتبط با نقض حقوق بشر و ممانعت برای اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی توسط دولت مستقر است. در اینجا حق جدایی، بخشی از فرآیند اعمال حق تعیین سرنوشت دموکراتیک است. رویکرد غالب این است که حق تعیین سرنوشت باید در چارچوب حق حاکمیت موجود اعمال شود.

در شرایط خاص که در آن بخشی از مردم کشور قربانی نقض گسترده و سازمان‌یافته حقوق بشر هستند، به طور استثنایی از حق جدایی جبرانی^۱ حمایت می‌شود. در این وضعیت، ظرفیت‌های بعد داخلی حق تعیین سرنوشت به صورت حداکثری تا حد جدایی فعال می‌شود. حق تعیین سرنوشت در بعد داخلی به حق تک تک افراد و کل افراد جامعه در سازمان‌دهی زندگی سعادت‌مند اجتماعی در کلیه ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی نظر دارد. پروفیسور سوکسی وجوه مختلف تحقق اصل تعیین سرنوشت را در ابعاد گوناگون توضیح داده است (Suksi 1999).

با توجه به جهت‌گیری میثاقین و رویه‌ای که در رفتار دولت‌ها و آراء قضایی بین‌المللی ایجاد کرده است، به خصوص رویه دیوان حقوق بشر اروپایی، می‌توان ادعا کرد حق تعیین سرنوشت در بعد داخلی، ارتباط مستقیمی با حق حیات در مفهوم وسیع آن شامل حیات فیزیکی، معنوی، حیات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دارد. از این رو، بر خلاف دیدگاه سنتی، موضوع حق تعیین سرنوشت استقلال و آزادی ملت‌ها از مناسبات استعماری و سلطه یا به طور کلی، استقلال ملت‌ها و تشکیل واحدهای سیاسی جدید تحت عنوان دولت نیست، بلکه حق تعیین سرنوشت به محدوده و چگونگی صیانت از شأن و منزلت انسان‌ها در هر جغرافیایی است که در آن اعمال حاکمیت مشروع توسط دولت‌ها منوط به رعایت موازین حقوق بشر است. در این برداشت، حق تعیین سرنوشت با حق صلح و آزادی‌های فردی پیوند برقراری می‌کند. بر پایه این تقسیم‌بندی، حق تعیین سرنوشت در وضعیت‌های مختلفی ظاهر می‌گردد که می‌توان آن را به دو دسته برداشت مضیق و موسع از حق تعیین سرنوشت تقسیم کرد. همچنین، برای سهولت مطالعه می‌توان حق تعیین سرنوشت را در قالب نسل‌های اول، دوم و سوم، به بحث گذاشت.

۱. نسل اول؛ برداشت مضیق از حق تعیین سرنوشت

حق تعیین سرنوشت در نسل اول خود عملاً به صورت حق تعیین سرنوشت مردم ساکن در قلمرو جغرافیای خاص ظاهر شده و تفسیر بسیار محدودی از حق تعیین سرنوشت ارائه می‌دهد. از این رو، این اصل با دیگر اصول حقوق بین‌الملل، همچون اصل برابری حاکمیت‌ها و تمامیت ارضی، عدم مداخله در امور داخلی و عدم توسل به زور، در تعارض قرار نمی‌گیرد.

حق تعیین سرنوشت به صورت محدود برای پایان بخشیدن به مبارزات ضد استعماری ملت‌های تحت ستم بود و به ساختار و ماهیت حکومت‌های رهاشده از استعمار توجهی نداشت. به عبارت دیگر، آزادی و رهایی انسان از چنگال فقر، بی‌عدالتی، تبعیض و خشونت را مد نظر نداشت. حق تعیین سرنوشت در نسل اول به صورت حصول نتیجه ظاهر می‌گردد. با قطع مناسبات استعماری و شناسایی کشور تحت استعمار به عنوان کشور مستقل، حق تعیین سرنوشت تحقق‌یافته تلقی می‌گردد.

در مجموع، در نسل اول، حق تعیین سرنوشت به صورت بسیار محدود مطرح شده و عمدتاً بیانگر رویکرد دولت‌محور و حاکمیت وستفالیائی در سازمان ملل متحد است.

۲. نسل دوم حق تعیین سرنوشت

نسل دوم حق تعیین سرنوشت متعاقب فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و فدراسیون یوگسلاوی سابق مطرح شد. نسل دوم تا حد زیادی در تداوم و ادامه مسیر نسل اول است و قسمت دیگری از مفهوم گسترده مردم^۱ را آشکار کرده و از مرزهای محدود نسل اول فراتر می‌رود. این نسل از حق تعیین سرنوشت به صورت کاملاً متفاوت ظاهر می‌گردد. در صورت‌بندی اول، حق تعیین سرنوشت فرآیندی است که در آن اراده ملت‌های طالب تشکیل و تأسیس دولت‌های جدید و اراده کشوری که جدایی در قلمرو سرزمین آن صورت می‌گیرد، با یکدیگر هم‌سویی داشته و به نوعی رضایت طرفین در پذیرش آرایش جدید سیاسی و ظهور چندین کشور مستقل از دل یک کشور، عنصر کلیدی در تحقق حق تعیین سرنوشت است. در اینجا، صدور بیانیه از جانب کشور مادر و سپس صدور اعلامیه از جانب کشورهای جانشین، فرآیند حقوقی و دموکراتیک است.

صدور اعلامیه تأسیس کشورهای مشترک المنافع که بخشی از جمهوری‌های سابق شوروی سوسیالیستی بود و همچنین، صورت‌بندی حق تعیین سرنوشت در نسل دوم در رویدادهای یوگسلاوی سابق ظاهر گردید که در آن اصل حاکمیت فدراسیون یوگسلاوی در مقابل حق

1. self-people

تعیین سرنوشت مردم جمهوری‌های عضو فدراسیون قرار گرفت و فرآیند توسل به زور و خشونت در این رویدادها برجسته شد و در نهایت، حق تعیین سرنوشت مردم تحت تأثیر مداخلات کشورها و نهادهای بین‌المللی قرار گرفت. بنابراین، ویژگی اصلی این نسل، ظهور دولت‌های جدید از درون کشور فروپاشیده است. از این رو، مرزبندی مباحث حقوقی از سیاسی بسیار دشوار است. یکی از دشواری‌های توضیح حقوقی به این حقیقت برمی‌گردد که در نسل دوم حق تعیین سرنوشت، مفهوم سنتی حاکمیت دولت‌ها که روند فرسایشی آن شروع شده است، به چالش کشیده می‌شود که یکی از چالش‌های اصلی در بعضی وضعیت‌ها، خودمختاری فرهنگی و زبانی، به عنوان تجلی بخشی از بعد داخلی حق تعیین سرنوشت است. حق تعیین سرنوشت همان طور که رادلف استفان هاگن (Stavenhagen 1993) مورد توجه قرار می‌دهد، برای افراد متفاوت در وضعیت‌های مختلف معانی مختلفی پیدا می‌کند. حق تعیین سرنوشت به صورت کلی قابل تعریف و مخالفت نیست.

۳. نسل سوم حق تعیین سرنوشت (نظر اقلیت)

اعمال حق تعیین سرنوشت در قالب جدایی از سرزمین اصلی به شدت بحث‌برانگیز است. طرفداران نظریه جدایی‌طلبی، ناگزیر به قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی استناد می‌کنند و به موجب تفسیر موسع ادعا می‌کنند این قطعنامه جدایی‌طلبی را به عنوان آخرین راه حل در پاسخ‌گویی به وضعیتی که دولت مرکزی حقوق بشر را نقض می‌کند، مجاز می‌داند. در این برداشت از قطعنامه، روابط دوستانه و همکاری بین دولت‌ها به جای ممنوعیت از جدایی‌طلبی به استثنایی بودن آن و شرایط تحققش اشاره می‌شود. مطابق این دیدگاه، در شرایطی که دولت نمی‌خواهد یا نمی‌تواند به تعیین سرنوشت داخلی احترام بگذارد، تعیین سرنوشت بیرونی یک راه علاج است.

این برداشت از قطعنامه روابط دوستانه در کنفرانس جهانی حقوق بشر سال ۱۹۹۳ در اعلامیه سازمان ملل برای پنجاهمین سالگرد تأسیس تکرار شد (Nada 2001).

به عبارت دیگر، از نظر نادا، محرومیت یک جمعیت بزرگ از حقوق بشر و مشارکت فعال در حیات سیاسی، مدنی و فرهنگی و فقدان ساختار سیاسی مناسب برای توزیع عادلانه منابع

قدرت و به طور کلی، تأمین رفاه و سعادت، موجب طرح حق جدایی به عنوان حق تعیین سرنوشت می‌شود.

د. حق تعیین سرنوشت و مفاهیم مرتبط

۱. حق تعیین سرنوشت و تمامیت ارضی

دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی خود در قضیه اعلام استقلال یک‌جانبه کوزوو در تشریح وضعیت حقوق بین‌الملل اظهار می‌دارد که اصل تمامیت ارضی، بخش مهمی از حقوق بین‌الملل است که در بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل، دولت‌ها از توسل به زور علیه آن منع شده‌اند. در قطعنامه ۲۶۲۵ معروف به اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل ناظر به روابط دوستانه و همکاری بین دولت‌ها که منعکس‌کننده حقوق بین‌الملل عرفی است نیز اصل تمامیت ارضی مورد تأکید قرار گرفته است (ICJ Report 2009).

سند پایانی هلسینکی به نوعی اصل *uti possidetis* را مورد تأیید قرار داده و تغییر مرزها را از طریق صلح‌آمیز و مبتنی بر موافقت اعضای درگیر به رسمیت می‌شناسد. حق تعیین سرنوشت در چارچوب *uti-possidetis* حق محدودی است. جان کلابر (Klabbers 2001) نیز در مقاله‌ای، تضاد حق تعیین سرنوشت و رعایت اصل *uti-possidetis* را نشان می‌دهد. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در قضیه اختلاف مرزی بوركینافاسو و مالی^{۱۰} با استفاده از اصل *uti-possidetis* و با ذکر اینکه مردم آفریقا به رغم فداکاری زیاد نتیجه مطلوب را در استقلال خود کسب نمی‌کند، مورد انتقاد قرار می‌دهد (ICJ Report 1986).

وقتی از دولت‌ها خواسته می‌شود فرابندی را که مطابق قانون اساسی در اعمال این حق باید به اجرا گذاشته شود توضیح دهند، معمولاً برداشت محدودتر از هنجارهای حقوقی ارائه می‌دهند که فقط به صورت محلی^۱ قابل اعمال است.

در رویه دولت‌ها و آراء محاکم، معمولاً حق تعیین سرنوشت به منزله حق ذاتی و مستحکم که هدف غایی آن جدایی طلبی باشد توصیف نشده، بلکه برداشت خیلی محدودتری از آن به

1. domestically

دست داده می‌شود و اینکه در این رویکرد محدود مرزهای آن کجاست، روشن نیست. کمیسیون بادنیتر در ترجمه مبهم بودن مفهوم حق تعیین سرنوشت عنوان کرد که حقوق بین‌الملل تمامی جنبه‌های حق تعیین سرنوشت را آشکار نکرده است. دیوان‌ها و دادگاه‌ها بین حق تعیین سرنوشت و حق جدایی فاصله قائل هستند و گرایش رو به افزایش این است که حق جدایی، مستقل از حق تعیین سرنوشت است.

۲. اصل عدم مداخله و حق تعیین سرنوشت

اصل عدم مداخله نیز همانند دیگر اصول به صورت بسیار کلی و عام وارد ادبیات حقوق بین‌الملل شده است. در مذاکرات مقدماتی تصویب منشور، دیدگاه‌های مختلفی در خصوص تعریف و محدوده عمل صلاحیت داخلی کشورها بروز کرد و این امر به ویژه در تفسیرهای مختلفی که از بند ۷ ماده ۲ ارائه شد، خودنمایی کرد. به رغم اهمیت غیر قابل انکار تعریف معیارهای حقوقی برای مرزبندی امور داخلی از خارجی، از اصل عدم مداخله در امور داخلی به لحاظ مفهومی و مصداقی ابهام‌زدایی نشده است. دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری در قضیه فرمان‌های تابعیت در تونس و مراکش، یک معیار حداقلی برای مرزبندی صلاحیت داخلی از خارجی ارائه می‌دهد. بنا به اظهار نظر دیوان: «هنگامی که مسئله‌ای موضوع موافقت‌نامه‌ای با دیگر دولت‌ها می‌گردد، آنگاه باید آن مسئله را از حوزه صلاحیت داخلی خارج کرد». در دوران استعمارزدایی، حوزه عمل مداخله بسیار مضیق شد، به نحوی که در اجرای اصل تعیین سرنوشت، دولت‌ها مدافع اعطای کمک به نهضت‌های رهایی‌بخش ملی بودند و حقوق بین‌الملل عرفی، اعطای کمک‌های مالی و اقتصادی را به این گونه جنبش‌ها منع ننموده بود. در جریان مبارزات رهایی‌بخش مردم الجزایر، بسیاری از کشورها این جنبش را به رسمیت شناخته و با کمک‌های مالی و حتی تسلیحاتی، راه پیروزی ملت الجزایر را هموار نمودند. در جریان مبارزات مردمی در جمهوری‌های فدراسیون یوگسلاوی نیز کمک‌های مالی و تسلیحاتی به سوی مردم بوسنی و کوزوو سرازیر شد و علاوه بر شناسایی حق جدایی این مردم از فدراسیون یوگسلاوی، بسیاری از کشورها از جمله اعضای ناتو با مداخله نظامی خود عملاً حق حاکمیت فدراسیون یوگسلاوی را نادیده گرفته و اعتبار اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل را زیر سؤال بردند.

دیوان بین‌المللی دادگستری در مناسبت‌های مختلف، ممنوعیت توسل به زور علیه تمامیت ارضی کشورها را مورد تأکید قرار داد. دیوان از این دیدگاه حمایت می‌کند که این موضوع مرتبط با مناسبات بین دولتهاست. دیوان در قضیه کوزوو مشاهده می‌کند، زمانی که شورای امنیت بعضی از اعلامیه‌های استقلال را محکوم می‌کند، به این دلیل نیست که آنها به صورت یک‌جانبه اعلام می‌گردد، بلکه به خاطر همراه شدن آن با توسل به زور به صورت غیر قانونی یا سایر جنبه‌های نقض حقوق بین‌الملل از جمله قواعد Jus Cogens است (ICJ Report 2010).

۳. حق تعیین سرنوشت و دولت‌سازی

رویه بین‌المللی معاصر نمونه‌های زیادی از اداره سرزمین به دست دولتها به صورت انفرادی یا زیر نظر سازمان ملل را نشان می‌دهد. این مسئله از آن جهت نیز توجیه می‌گردد که در عصر ما دولتها در حال تجزیه و اضمحلال که اصطلاحاً دولتها ناکارآمد^۱ یا در حال فروپاشی^۲ خوانده می‌شوند، رو به افزایش می‌باشد و این وضعیت از جنبه صلح و امنیت بین‌المللی غیر قابل قبول و غیر قابل تحمل می‌باشد. این نوع مدیریت سرزمینی، به صورت استقرار یا بازسازی ساختار حکومتی یک دولت از خارج صورت می‌گیرد. این رویه نهایتاً منجر به تأسیس دولتها جدید خواهد شد. بحران‌هایی که یوگسلاوی سابق و تیمور شرقی به آن گرفتار شده و در شرایط متفاوتی، سومالی (۱۹۹۱-۱۹۹۳) و عراق در سال ۲۰۰۷ آن را تجربه کردند نیز نمونه‌های قابل ذکر می‌باشند. این وضعیت و رویه به عنوان پارادایم^۳ جدید در ایجاد دولتها ظاهر شده و حق تعیین سرنوشت به مفهوم سنتی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۴. حق تعیین سرنوشت، حاکمیت و جهانی شدن

حق تعیین سرنوشت با مفهوم حاکمیت دولتها پیوند ناگسستنی دارد. از این رو، تحولات مربوط به حاکمیت ابعاد گسترده حق تعیین سرنوشت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ابعاد حاکمیت چه از جنبه سرزمینی، قضایی یا اقتصادی می‌بایست تحت تأثیر

1. Failed states
2. Collapsed
3. paradigm

جهانی شدن، مجدداً بازتعریف شود (Cameron 2006: 1). پایه اصلی سیستم وستفالیای بر اصل برابری حاکمیت‌ها استوار است. احترام به اقتدار مقامات ملی در مدیریت امور داخلی تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی کشورها، از ویژگی‌های اصل برابری حاکمیت است. تحولات مرتبط با جهانی شدن، ادغام بازارها و اموال و خدمات نیروی کار و سرمایه، حاکمیت دولت‌ها به مفهوم وستفالیایی را به چالش می‌کشد. اولین تعهد علیه حاکمیت سنتی، نیروهای هستند که بنا به طبیعت فعالیت‌هایشان، مرزگریز بوده و فراملی / مرزی عمل می‌کنند. این نیروها به طور روزافزونی، یکپارچگی بازارها را هدف قرار داده و در تعامل با سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی دولتی و غیر دولتی و شرکت‌های فراملی که بر بازارها حکومت می‌کنند، فعالیت می‌کنند. نهادهای بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، حوزه صلاحیت کشورها در زمینه برنامه‌ریزی و اجرای سیاست‌های اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از این رو، بعد داخلی حق تعیین سرنوشت در حوزه اقتصادی با ورود کنش‌گران بین‌المللی با محدودیت‌هایی روبه‌رو می‌شود. این نیروها با تحمیل بعضی از فرم‌ها و کاهش کنترل دولتی بر سیاست‌های اقتصاد کلان، استقلال و خوداتکایی دولت‌ها در تصمیم‌گیری‌های ملی را محدود می‌کنند.

دومین تهدید علیه حاکمیت از جانب جهانی شدن، ایجاد تسهیلات برای تضعیف سیاست‌ها و تدابیر ملی از درون مرزهای ملی است. تحت تأثیر جهانی شدن، جنبش‌های خودمختار فروملی در تلاش برای افزایش سهم خود از اقتصاد و سیاست‌های ملی، اقتدار حکومت مرکزی را به چالش می‌کشد. تقاضا برای سهم بیشتر از خودمختاری فروملی بعضاً به صورت تقاضا برای تعیین سرنوشت قومی و منطقه‌ای ظاهر می‌گردد.

۵. شناسایی و حق تعیین سرنوشت

در حقوق بین‌الملل، شناسایی دولت، کشور، گروه‌ها و جنبش‌ها از اختیارات منحصر به فرد کشورهای مستقل است (Verhoeven 1993: 25-28). کشورها کاملاً آزاد هستند به هر دلیلی که خود می‌پذیرند، از شناسایی متقاضیان خودداری کرده یا آن را مورد پذیرش قرار دهند. این

دولت‌ها همچنین آزاد هستند شرایطی را برای شناسایی تعیین کنند. برای نمونه، جامعه اروپا با تشکیل کمیسیون داوری برای صلح در یوگسلاوی سابق، رئیس کلی شناسایی را ترسیم کرده است (Kherad 1997: 101).

با وجود این، در حقوق بین‌الملل، هیچ معیار حقوقی برای شناسایی وجود ندارد، مگر در خصوص توسل به زور که بعضی از کشورها آن را از موانع شناسایی معرفی می‌کنند. واکنش سازمان ملل متحد به اعلام استقلال قسمت ترک‌نشین قبرس نیز قابل توجه است. شورای امنیت در سال ۱۹۷۵ تأسف خود را از این اعلامیه اعلام و اظهار نمود که هیچ اقدامی از جانب دولت‌های عضو که موجب جدا شدن این جزیره شود، پذیرفتنی نیست و همچنین، شورای امنیت در قطعنامه ۵۴۱ از دولت‌ها خواست هیچ دولتی جز قسمت یونانی‌نشین قبرس را به رسمیت نشناسند (S/Res 541/1975).

دلیل دیگر برای عدم شناسایی موجودیت سیاسی به عنوان دولت، فقدان استقلال آن در ارتباط با دیگر دولت‌هاست. برای مثال، جمهوری ترانس نیستریای مولداوی به لحاظ اقتصادی، تأمین هزینه‌های انرژی، پوشش دیپلماتیک، سیاسی و نظامی، وابسته به فدراسیون روسیه بوده و نمی‌تواند متکی به خود باشد. در عین حال، این پرسش همچنان باقی است: آیا برای شناسایی، شرایط سیاسی وجود دارد؟ پاسخ به این پرسش منفی است، هرچند ملاحظات سیاسی در اتخاذ تصمیم دولت‌ها تأثیرگذار است.

شناسایی و عدم شناسایی از تجلیات حاکمیت دولت‌هاست، اما در رویه بین‌المللی، چنانچه شکل‌گیری دولت‌های جدید با نقض فاحش حقوق بشر و حقوق بین‌الملل همراه باشد، معمولاً دولت‌ها از شناسایی خودداری می‌کنند.

بررسی رویه سازمان ملل متحد آشکار می‌سازد که معیارهای حقوقی هیچ جایگاهی در پذیرش یا رد پذیرش تقاضای عضویت ندارد.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد، به شرط پذیرش و اجرای قطعنامه‌های ۱۸۱ و ۱۹۴ توسط اسرائیل، عضویت آن را در این سازمان، طی قطعنامه ۲۷۳ مورخ ۱۱ می ۱۹۴۹ مورد تصویب قرارداد (A/Res 273/1949)0.

هـ. حق تعیین سرنوشت در فرآیند مداخله دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی

۱. قضیه کوزوو

قضیه کوزوو، مورد بسیار جالبی برای به چالش کشیدن یکی از مرکزی‌ترین اصول نظام بین‌الملل، یعنی حق تعیین سرنوشت است. برای بررسی اعتبار حقوقی حق تعیین سرنوشت مردم کوزوو باید تحولات سیاسی که متعاقب پایان جنگ سرد، فروپاشی یوگسلاوی را به دنبال آورد، مورد توجه قرار گیرد. از میان این رویدادها، بدون شک قطعنامه ۱۲۴۴ (سال ۱۹۹۹) نقش تعیین‌کننده‌ای در دست‌یابی مردم کوزوو به استقلال ایفا نمود. شورای امنیت در این قطعنامه از طرفی احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی یوگسلاوی را به تمام دولت‌های عضو یادآوری می‌کند و از طرف دیگر، تشکیل رژیم سیاسی موقت با هدف آماده‌سازی برای استقرار هدف نهایی را پیش‌بینی می‌کند. شورای امنیت با به‌کارگیری ادبیات مبهم از تأسیس UNMIK* در قطعنامه ۱۲۴۴ (S/Res /1244/1999) 0 خبر داده و این واقعیت را آشکار نمود که به دنبال شکست طرح (Kumbaro 2010)0 در مراحل اولیه خود و به بن‌بست رسیدن شورای امنیت در یافتن راه حل پایدار، راه را برای صدور اعلامیه استقلال هموار شد. مجمع عمومی سازمان ملل در مارس ۱۹۹۷ (A/Res 1997) از دولت یوگسلاوی درخواست نمود اجازه دهد تأسیسات دموکراتیک اصیل از قبیل پارلمان و دستگاه قضایی در احترام به اراده آزاد مردم کوزوو در آن سرزمین شکل گیرد.

جهت‌گیری مجمع عمومی نشان می‌دهد سازمان ملل متحد، از خودمختاری بومی قابل انطباق با بعد داخلی حق تعیین سرنوشت در کوزوو حمایت می‌کند. شورای امنیت نیز حکومت یوگسلاوی را به انجام دیالوگ معنی‌دار در مورد وضعیت سیاسی کوزوو فرا می‌خواند که در آن درجه‌ای از خودگردانی وجود داشته باشد.

قطعنامه ۱۲۴۴ با ایجاد unmik به دنبال برقراری توازن و سازش بین حاکمیت و تمامیت ارضی یوگسلاوی و خودمختاری و حکومت خودگردان آلبانی‌تباران در کوزوو برآمد.

از این رو، با در نظر گرفتن رویه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و قانون اساسی یوگسلاوی و قوانین اداری و از همه مهم‌تر، رویه دولت یوگسلاوی حداقل از سال ۱۹۴۶، تردیدی باقی

*United nation interim administration mission in Kosovo

نمی‌ماند که آلبانی تباران کوزوو می‌توانند به عنوان «مردم» برخوردار از حق تعیین سرنوشت قلمداد شوند. با وجود این پرسش دوم هنوز مطرح است که آیا این مردم می‌توانند در چارچوب حقوق بین‌الملل موجود از حاکمیت یوگسلاوی جدا شده و دولت مستقل برای خود تشکیل دهند؟ در توضیح باید گفت حق عام جدایی در نظام بین‌الملل نه صراحتاً تضمین شده و نه مورد انکار قرار گرفته، ولی در عمل، شناسایی این حق توسط جامعه بین‌الملل منوط به تحقق سه شرط ذیل می‌باشد: ۱. کنترل مؤثر دولت بر سرزمین موضوع استقلال ۲. امکان برقراری مناسبات بین‌المللی با سایر کشورها، ۳. پذیرش تعهدات بین‌المللی و شناسایی حقوق اقلیت‌ها در داخل سرزمین خود (Frank 1993: 19-27).

نقض گسترده و همه‌گیر حقوق بشر علیه مردم آلبانی تبار از اوایل دهه ۹۰ شروع می‌شود. وضعیت اسفبار مردم کوزوو بهانه‌ای برای مداخله ناتو و بمباران ۷۸ روزه یوگسلاوی در مارس ۱۹۹۹ شد. کمیسیون مستقل بین‌المللی کوزوو این مداخله را غیر قانونی توصیف کرد، ولی در عین حال آن را مشروع ارزیابی نمود (Kumbaro 2010).

بعد از مداخله ناتو نیز شورای امنیت قطعنامه ۱۲۴۴ را تصویب و یک نیروی نظامی جهت استقرار در کوزوو^۱ و یک نهاد اداری متولی خودگردانی محلی^۲ را تأسیس نمود. قضیه کوزوو یکی از ظرفیت‌های حق تعیین سرنوشت مردم را در وضعیت خاص که حضور پررنگ سازمان ملل و سازمان‌های بین‌المللی را موجب گردید، معرفی کرد که به خودی خود نمی‌تواند انحرافی از تعریف حق تعیین سرنوشت سنتی به نحوی که در قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی آمده است، محسوب شود. نقض فاحش حقوق بشر، فروپاشی دولت مرکزی و مداخله سازمان ملل و ناتو، وضعیت جدیدی برای مردم کوزوو ایجاد نمود که این مردم برای دفاع از حق حیات خود، ناگزیر به جدایی از حاکمیت فدراسیون یوگسلاوی شدند و در عین حال، تعداد زیادی از دولت‌ها (بیش از صد کشور) از شناسایی کوزوو به عنوان دولت مستقل خودداری کرده‌اند. چنانچه به لحاظ حقوقی اعتباری برای حق جدایی مردم کوزوو قائل شویم، آن را باید بر مبنای نقض آشکار و گسترده حقوق بشر استوار کنیم.

1. Kfor
2. Unmik

دیوان همچنین در نظر مشورتی خود در قضیه کوزوو (انطباق اعلامیه یک‌جانبه کوزوو با حقوق بین‌الملل در خصوص اعتبار جایگاه ابعاد این اصل حق، موضع‌گیری نکرد، چرا که از نظر دیوان مجمع عمومی نظر مشورتی دیوان را محدود به بررسی انطباق اعلامیه استقلال با حقوق بین‌المللی کرده بود. (advison opinion, para. 51). با وجود این، دیوان نتوانست از طرح موضوعات مختلف مرتبط با حق تعیین سرنوشت خودداری کند. برای مثال، در بند ۸۱ دیوان متذکر می‌شود که بعضی از دولت‌ها در چارچوب جدائی ناگزیر^۱ مردم کوزوو را مستحق تشکیل دولت در اعمال حق تعیین سرنوشت خود می‌دانند (id para 81).

در بندهای ۵۶، ۵۷، ۷۹، ۸۳، ۸۴ حق نیز می‌توان با بعضی از چالش‌های مرتبط با شفاف‌سازی مفهوم حق تعیین سرنوشت آشنا شد. نظرات قضات مخالف رأی مشورتی نیز در این خصوص آموزنده است. بعضی از قضات در نظر مخالف خود، حق جدایی جبرانی (ناگزیر) را صراحتاً غیر قانونی اعلام کرده‌اند (separate opinion of judge Yusuf, para 6).

قاضی یوسف و ترینداد شرایط توسل به حق تعیین سرنوشت جبرانی را مورد بحث قرار داده‌اند. قاضی یوسف ضمن اظهار تأسف از اینکه دیوان از فرصت به دست آمده در ابهام‌زدایی از مفهوم حق تعیین سرنوشت در دوره پس از استعمارزدایی استفاده نکرده، از اعمال بعد خارجی حق تعیین سرنوشت در اوضاع و احوال خاص حمایت کرده و حق جدایی اجتناب‌ناپذیر را در این شرایط منطبق با حقوق بین‌الملل توصیف کرده است. (separate opinion of judge korma para.).

قاضی ترینداد نیز به وضعیت اسف‌بار نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه اشاره کرده و ضمن دفاع از اصل تمامیت ارضی دولت‌ها، آن را در مناسبات بین دولت‌ها قابل اعمال دانسته و در شرایط خاص کوزوو، به نظر می‌رسد قاضی ترینداد به صورت تلویحی از جدایی‌طلبی جبرانی دفاع می‌کند. (separate opinion of judge Cancado).

دیوان تلاش زیاد کرده است که اثرات حقوقی نظر مشورتی خود را کم‌رنگ جلوه داده و تصریح کند که چون حقوق بین‌الملل صدور اعلامیه یک‌جانبه استقلال را منع نکرده، نمی‌توان در خصوص مغایرت آن با حقوق بین‌الملل نظر داد. متأسفانه دیوان به این موضوع بسیار حساس توجه نکرده که در شرایط خاص کوزوو، نهادهای حکومتی غیر وابسته به کشور اصلی

(یوگسلاوی) عملاً حاکمیت را در دست داشته و جدایی خواهان کوزوو برای مشروعیت عمل خود نیازمند توجیه حقوقی هستند. بنابراین، نظر مشورتی دیوان دارای آثار حقوقی معنی دار در قضیه کوزوووست و در این شرایط، دیوان راه را برای سوء تفسیرهای مختلف از مفهوم، گستره و ابعاد حق تعیین سرنوشت، باز گذاشته است.

۲. قضیه اریتره

اریتره در سال‌های ۹-۱۸۸۵ از سوی ایتالیا اشغال شد و به موجب موافقت‌نامه *uccuiali* مابین ایتالیا و اتیوپی، اریتره تحت حاکمیت کامل ایتالیا قرار گرفت. اتیوپی نیز در سال ۱۹۳۵ به اشغال ایتالیا درآمد و مجموعه اریتره و اتیوپی به بخشی از مستعمرات ایتالیا تبدیل شد. با خاتمه دوران استعمارگری ایتالیا، اریتره تحت سرپرستی انگلستان قرار گرفت. در سال ۱۹۵۲ سازمان ملل تصمیم گرفت دو موضوع آینده اریتره و استقلال اتیوپی را مورد توجه قرار دهد. با مراجعه به احزاب و انجمن‌ها، نتیجه گرفت که مردم اریتره موافق اتحاد سیاسی با اتیوپی هستند (UN Doc 1950).

مجمع عمومی سازمان ملل خودمختاری اریتره را به عنوان بخشی از حاکمیت دولت فدرال اتیوپی به رسمیت شناخت. در سال ۱۹۵۲، با خاتمه دوران سرپرستی انگلیس، فدراسیون متشکل از اریتره و اتیوپی مستقر شد. در سال ۱۹۶۲ به ساختار حکومت فدرالی خاتمه داده شد و اریتره به یکی از استان‌های اتیوپی تبدیل شد. سپس، جنبش آزادی‌بخش اریتره شکل گرفت که تا سال ۱۹۹۳ کل سرزمین اریتره را به کنترل خود درآورد و در سال ۱۹۹۳، استقلال خود را اعلام کرد (Acussese 1995).

اعلام استقلال اریتره متعاقب برگزاری رفراندوم زیر نظر نهادهای بین‌المللی صورت گرفت و به معنای واقعی بیانگر اراده آزاد مردم اریتره برای دستیابی به استقلال بود. موفقیت مردم اریتره در دستیابی به استقلال، به سبب موفقیت جنبش آزادی‌بخش خلق اریتره در نبرد نظامی و کنترل سیاسی و مادی سرزمین اریتره بود و با اصل تمامیت ارضی تعارض نداشت. در اینجا، تعریف مردم برخوردار از حق تعیین سرنوشت در روندی تاریخی شکل گرفت و بیش از آنکه متکی به معیارهای حقوقی باشد، بر واقعیات مادی و سیاسی استوار شد.

۳. قضیه صحرای غربی

بعد از تصویب اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردمان مستعمرات در سال ۱۹۶۲، فضای سیاسی مساعدی برای اعلام استقلال مستعمرات به وجود آمد، به طوری که قاعده عرفی برای به رسمیت شناختن حق رهایی و استقلال ملت‌های تحت مستعمره شکل گرفت. با وجود این، در بعضی از قضیه‌ها که حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به علایق و منافع سیاسی کشورهای مختلف پیوند خورده بوده، حق تعیین سرنوشت حتی در قالب نسل اول با مشکلاتی مواجه گردید که از آن جمله قضیه صحرای غربی است که به علت مخالفت پادشاهی مراکش تلاش‌های پنجاه‌ساله سازمان ملل برای برگزاری رفراندوم حق تعیین سرنوشت بدون نتیجه باقی مانده است. مجمع عمومی برای اولین بار در سال ۱۹۶۶، درخواست برگزاری رفراندوم در نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری را نمود که موضوع در سال ۱۹۷۵ به دیوان ارجاع داده شد. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه صحرای غربی نیز با استناد به قطعنامه ۱۵۱۴ مجمع عمومی، حق تعیین سرنوشت را بیان آراء آزاد مردم معرفی کرد. با وجود این، دیوان دو استثنا بر این اصل را مورد توجه قرار می‌دهد (ICJ Report 1975,6-at 35-36): اول، در مواردی که با مردم به معنی واقعی آن مواجه نیستیم و دوم، در اوضاع و احوال خاصی که مراجعه به آراء عمومی و برگزاری رفراندوم غیر ضروری باشد. در عین حال، دیوان به شفاف‌سازی مفهوم مردم و شرایط ویژه همت نکرده و از تعریف استاندارد با معیارهای دقیق حقوقی خودداری کرده است (id para 59).

۴. قضیه تیمور شرقی

تیمور شرقی در سال ۱۹۶۰ در فهرست سرزمین‌های غیر خودمختار سازمان ملل متحد قرار گرفت. قبل از این تاریخ، این سرزمین توسط کشور پرتغال اداره می‌شد. اندونزی در سال ۱۹۷۲ سرزمین تیمور شرقی را اشغال نظامی کرد.

در سال ۱۹۸۲، مذاکرات دوجانبه اندونزی و پرتغال برای تعیین وضعیت تیمور شرقی آغاز شد. این مذاکرات منجر به امضای قرارداد ۱۹۹۹ در نیویورک گردید. بر پایه این توافق‌نامه،

مراجعه به آراء عمومی زیر نظر سازمان ملل برگزار می‌گردد. نتیجه رأی‌گیری ۳۰ اگوست ۱۹۹۹ رد پیشنهاد اندونزی با ۷۶/۵٪ درصد آراء مخالف بود.

متعاقب اعلام نتایج، پلیس مستقر در تیمور شرقی که به شدت طرفدار ادغام با اندونزی بود، با حمایت نیروهای امنیتی اندونزی موجی از خشونت را در سراسر تیمور شرقی به راه انداخت. هزاران نفر از مردم در خون غلتیدند و پانصد هزار نفر از مردم آواره شدند. در عکس‌العمل به این رویدادها، شورای امنیت نیروهای بین‌المللی تیمور شرقی را تأسیس نمود. این نیرو موفق شد امنیت را در تیمور شرقی مستقر کند. سازمان ملل برای اداره موقت تیمور شرقی نهاد UNAMET یا اداره موقت تیمور شرقی را به وجود آورد (Abline 2003: 355).

این اولین تجربه سازمان ملل در تأسیس دولت برای دوران گذار در سرزمینی است که مردم آن برای حق تعیین سرنوشت مبارزه می‌کنند. مقامات اندونزی در سال ۱۹۹۹ تیمور شرقی را ترک کردند و در ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۹، اندونزی و پرتغال موافقت نمودند اداره این سرزمین را به سازمان ملل واگذار کنند. همان سال، شورای امنیت طی قطعنامه ۱۲۷۱ تصمیم گرفت نهاد اداری دوران گذار برای تیمور شرقی (untaet) تأسیس کند. در سال ۲۰۰۲، تیمور شرقی به عضویت سازمان ملل درآمد.

۵. قضیه سودان جنوبی

سودان در اول ژانویه ۱۹۵۶ به استقلال دست یافت و بنابراین در زمره کشورهای قرار دارد که موج اول استعمارزدایی را تجربه کرده و از حق تعیین سرنوشت در چارچوب هنجارهای مورد قبول سازمان ملل متحد در دوره جنگ سرد بهره‌مند شده است. با وجود این، عدم موفقیت در دستیابی به توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و مسائل باقی‌مانده از سیستم اداری دوران استعمار موجب گردید سودان به مدت بیش از ۵ دهه در بی‌ثباتی سیاسی و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی گرفتار شود و نهایتاً موج دوم حق تعیین سرنوشت را تجربه کند و سودان جنوبی بر فراز سال‌های خونین، پرچم استقلال خود را به اهتزاز در بیاورد. سودان فرصت‌های زیادی داشت تا پایه‌های وحدت ملی را در سراسر سرزمین خود مستحکم کند، اما این فرصت‌ها را به علت قرائت‌های غیر واقع‌بینانه و

تا حدی خودسرانه از مفهوم استقلال و تمامیت ارضی از دست داد. پس از جنگ طولانی و چندین مذاکره، توافق‌نامه شاکوس در سال ۲۰۰۲ منعقد شد که در آن حق تعیین سرنوشت برای جنوب سودان پس از یک دوره انتقالی شش ساله به رسمیت شناخته شد. به دنبال این توافق‌نامه، آتش‌بس برقرار شد. در ماه می ۲۰۰۴، دولت و نیروهای جنوب به توافق جدید دست یافتند که در آن عناصر اصلی صلح مورد مذاکره قرار گرفت (Dagan 2004: 7).

توافق‌نامه نیواشا (نیروبی) در ژانویه ۲۰۰۵، جنگ میان شمال و جنوب را پس از ۲۲ سال خاتمه داد. در این موافقت‌نامه به حق تعیین سرنوشت مردم جنوب در پایان دوره انتقالی در سال ۲۰۱۱ تصریح شده بود. از نکات قابل توجه در روند دست‌یابی سودان جنوبی به استقلال، حضور فعال آمریکا در کنار جنبش جنوب از سال ۱۹۷۲ بود. علاوه بر حمایت سیاسی از جنبش جنوب، آمریکا با کمک‌های مالی تسلیحاتی خود یک نیروی تأثیرگذار در مناسبات سودان جنوب و شمال بود. حضور فعال سازمان ملل متحد در فرآیند دست‌یابی سودان جنوبی به حق تعیین سرنوشت نیز حائز اهمیت است.

بین ۹ تا ۱۵ ژوئن ۲۰۱۱، رفراندوم برای تعیین سرنوشت سودان جنوبی تحت نظر سازمان ملل متحد با این پرسش برگزار شد که آیا سودان جنوبی حق استقلال و تشکیل به عنوان دولت مستقل را دارد یا خیر؟ ۹۸/۸٪ مردم به رفراندوم رأی مثبت دادند و سودان جنوبی رسماً به عنوان صدف نود و سومین کشور عضو سازمان ملل متحد متولد شد.

۶. قضیه کبک و حق تعیین سرنوشت جبرانی

در سال ۱۹۷۶، حزب کبکی^۱ در ایالت کبک انتخاب شد و برای اولین بار در تاریخ کانادا یک حزب جدایی طلب کنترل سیاسی یک منطقه (کبک) را در دست گرفت. این حزب مدافع حاکمیت کامل کبک با اتحاد اقتصادی با کانادا بود.

در سال ۱۹۸۰، دیدگاه حزب حاکم کبک در خصوص گزینه اتحاد حاکمیت به رفراندوم گذاشته شد. پاسخ شصت درصد مردم به این سؤال منفی بود.

از مجموعه ایالت‌های تشکیل‌دهنده فدراسیون کبک، تنها ایالت کبک به قانون اساسی سال ۱۹۸۲ معترض باقی مانده بود. در مجموع، حکومت کبک به دنبال اخذ اختیارات ویژه در زمینه قانون‌گذاری و دادگستری بود. ۳۰ اکتبر سال ۱۹۹۵، رفراندوم جدیدی با مضمون حاکمیت برای کبک و اتحاد اقتصادی و سیاسی با کانادا برگزار شد که طرفداران جدایی از کانادا با ۴۹/۴۴٪ آرا در مقابل ۵۰/۵۶٪ آراء منفی شکست خوردند. در سپتامبر ۱۹۹۶، پرسش مربوط به سیاست‌های جدایی طلبانه حزب کبکی به دیوان عالی کانادا ارجاع شد (Van Der Vyver 2000).

دیوان عالی باید نظر خود را در مورد سه مسئله اعلام می‌کرد: اول اینکه، آیا مجلس ملی قانون‌گذاری و یا دستگاه اجرائی کبک می‌تواند به طور یک‌جانبه به جدایی کبک از کانادا اعتبار قانونی ببخشد؟ دوم اینکه، آیا حیطه حقوق بین‌الملل به مجلس قانون‌گذاری و دستگاه اجرایی کبک حق جدایی یک‌طرفه را اعطا می‌کند یا نه؟ و سوم اینکه، در صورت بروز تعارض بین حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی، کدام یک برتری دارد؟

در پاسخ، دیوان عالی کانادا اظهار نمود که قانون اساسی کانادا حق جدایی یک‌جانبه به مناطق داخل در فدراسیون کانادا را نمی‌دهد. با وجود این، قانون اساسی نمی‌تواند پاسخ قاطع و روشن به موضوع بدهد (Bienvenu).

دیوان پس از بررسی شرایط اصول قانون اساسی، ورود همه ایالت‌ها به فرایند مذاکره با ایالت متقاضی جدایی را تکلیف قانونی (قانون اساسی) همه ایالت‌ها توصیف می‌کند. از نظر دیوان، جدایی طلبی یکی از ایالت‌ها، حقوق دیگر ایالت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دیوان تأکید می‌کند که جدایی، می‌باید متکی به اراده اکثریت شفاف مردم کانادا باشد.

دیوان نتیجه‌گیری می‌کند که جدایی کبک از کانادا نمی‌تواند بر اساس تصمیم مجلس یا حکومت کبک صورت بگیرد، بلکه باید الزامات قانون اساسی در مذاکره با دیگر ایالات و شناسایی اراده شفاف و آزاد اکثریت مردم کانادا رعایت شود. دیوان در بررسی موقعیت حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل، بعد داخلی حق تعیین سرنوشت را پیگیری و بر توسعه حقوق اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم در چارچوب دولت مستقر تأکید کرد.

۷. قضیه اوکراین

رویدادهای اوکراین نشان داد حق تعیین سرنوشت از ظرفیتی برخوردار است که در پیوند با رویدادهای سیاسی بین‌المللی، چالش‌های جدیدی در ابعاد داخلی و بین‌المللی آن ظاهر می‌گردد. در ۱۶ مارس ۲۰۱۴، فراندومی در کریمه برگزار شد که نتیجه آن با ۹۷٪ آراء شرکت‌کنندگان به نفع جدایی از اوکراین و پیوستن به روسیه اعلام شد.

این فراندوم در فضای پر از التهاب سیاسی و حضور پررنگ و سنگین نیروهای نظامی ارتش فدراسیون روسیه برگزار شد (Simpson 2014). ریاست پارلمان روسیه بعد از اعلام نتیجه در حمایت از نتیجه فراندوم، اظهار نمود که تصمیم به برگزاری فراندوم، حق حاکمیتی پارلمان کریمه است که به صورت مشروع انتخاب شده و مقامات کرملین این فراندوم را منطبق با حقوق بین‌الملل و منشور سازمان ملل و همچنین رویه کوزوو توصیف کرد. اندکی پس از فراندوم، پوتین از امضای معاهده الحاق کریمه به فدراسیون خبر داد. در مقابل، کشورهای غربی و از جمله آمریکا این فراندوم را غیر قانونی و مغایر با حقوق بین‌الملل اعلام کردند. صفت‌بندی‌های سیاسی حول محور اعتبار این فراندوم، برای چندمین بار صاحب‌نظران حقوقی و سیاسی را در برابر پرسش‌های بی‌پاسخ قدیمی قرارداد. آیا مردم کریمه ویژگی مردم مستحق تعیین سرنوشت را دارند؟ آیا این حق می‌تواند در قالب جدایی از اوکراین مطرح شود؟ تحت چه شرایطی جمعیت ساکن در کریمه به صورت قانونی می‌توانند از اوکراین جدا شوند؟ آن بخش از مردم کریمه که نمی‌خواهند جدا بشوند و صدایشان هم شنیده نمی‌شود، چه وضعیتی پیدا می‌کنند؟ جامعه بین‌الملل چگونه می‌تواند مشروعیت فراندوم کریمه را تأیید کند؟

در مورد کریمه باید متذکر شد که حق تعیین سرنوشت مردم بین سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۸ مورد مذاکره قرار گرفت و نهایتاً خودمختاری جمهوری کریمه در قانون اساسی اوکراین و کریمه گنجانده شد. صرف ادعای اینکه روسی تبارهای ساکن کریمه علاقه‌مند به الحاق به روسیه بودند، دلیل بر حقانیت جدایی از سرزمین اوکراین محسوب نمی‌شود. حکومت مرکزی اوکراین به رغم تمامی مشکلات، آمادگی خود را برای پیدا کردن راه حل برای دغدغه‌ها و مطالبات مردم کریمه از طریق روند سیاست ملی اعلام کرده بود. این روند می‌توانست به مذاکره سازنده بین رهبران کریمه و کیف در خصوص بعد داخلی حق تعیین سرنوشت مردم

کریمه منجر شود، ولی مداخله نظامی مسکو، این روند را به کلی متوقف کرد. مسیری که مسکو انتخاب کرد، شانس شناسایی نتایج فراندوم از طرف جامعه بین‌المللی را بسیار کاهش داد، به طوری که بسیاری از کشورها از جمله اتحادیه اروپا و آمریکا آن را محکوم کردند.

نتیجه‌گیری

حق تعیین سرنوشت همزاد اصل حاکمیت دولتهاست و به رغم قدمت تاریخی آن، توسعه حقوقی آن بسیار اندک است. به عبارت دیگر، هنوز معیارهای دقیق حقوقی برای شناسایی ابعاد و گستره آن وجود ندارد. به لحاظ پراکندگی و فقدان یگانگی در رفتار دولتها، قواعد حقوق بین‌الملل عرفی که معرف همه وضعیت‌های حامل حق تعیین سرنوشت باشد، شکل نگرفته است. دکترین حق جدایی جبرانی نیز که بحث‌های نظری آن در رأی دیوان عالی کانادا و رأی مشورتی دیوان در قضیه کوزوو و توسط بعضی از صاحب‌نظران مطرح گردید، از ظرفیت‌های حقوقی و سیاسی برای به چالش کشیدن مفهوم سنتی حق تعیین سرنوشت برخوردار است، اما هنوز زود است که به شکل‌گیری قاعده عرفی در این خصوص حکم داد. از سوی دیگر، حق تعیین سرنوشت آن‌چنان با تحول مفهوم حاکمیت عجین و به هم تنیده شده که به سختی بتوان قواعد حقوقی مربوط به حق تعیین سرنوشت را از تحولات سیاسی مفهوم حاکمیت دولتها جدا کرد. در بیشتر وضعیت‌ها، ادعای سیاسی از مطالبه حقوقی قابل مرزبندی روشن نیست و شناسایی که مهم‌ترین عنصر اعطای موجودیت حقوقی و سیاسی جدید در قالب یک کشور به مردم طالب حق تعیین سرنوشت است، مقید به اراده سیاسی دولتهاست و از معیارهای حقوقی روشنی پیروی نمی‌کند.

دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه کوزوو چشم‌انداز جدیدی پیش روی تحول مفهوم حق تعیین سرنوشت گشود که چنانچه جهت‌گیری دیوان مبنای شناسایی دولت مستقل کوزوو از سوی جامعه جهانی گردد، در آن صورت در درک حقوقی مفهوم با دشواری زیادی مواجه خواهیم شد، چراکه اعتبار فرآیندهای سیاسی در شکل‌گیری رویه حقوقی هرچه بیشتر آشکار خواهد شد. در این صورت، تعاملات سیاسی می‌تواند شکل‌گیری قواعد عرفی خلق الساعه را به دنبال داشته باشد.

منابع

- A/RES/273 11 may 1949
- Abline Gael, de l'indépendance du Timor-oriental R.G.D.I.P. 2003 sT- 107.
- Bienvenu, secession by constitutional Means: Decision of the supreme court of Canada
- Burkina Faso v.mali ° 1986 1c j Rep. 554 para. 25
- Cassese, self- determination: A legal reppreseil combridge university press 1955 p. 72
- chrpentier jean: les declarations des douze, sur la reconnaissance des nouveaux Etats. In R.G.D.I. p. T 96/1992/d
- Dagan Ted, Sudan, Humanitarian crises. Peace talks terrorism and U.S policy 2004. Crs issue brief for congress, sep. 2004
- David R. Cameron, Gustav Ranis and Annalisa Zinn: globalization and self- determination rout ledge, 2006.
- Doc E/CN 4/S/R. 253 p4 (GR): E/ CN/4SR.256. p7 (yu):E/CN.4/ SR.256.p5 (IND): E/ CN/4SR.257. P9 (RL)
- Eastwood, l.s secssion state practice and international law the dissolution of the Soviet Union and Yugoslavia, 3 Duke.J. Int L. 200 at 300
- Frank T.M, postmodern trilateralism and the right to secession, in peoples and Minorities in international law 3. At 5, in Broelman et al (Eds) 1993 at
- Ga Res .51/111/march 5, 1997, para. 2 ce
- Higgins R., problems and process: international law and how we use it, Clarendon press Oxford, 1994.
- ICJ report 1971
- ICJ report 2004
- ICJ report 2009
- ICJ report 2010 (advisory opinion of 22 July 2010)
- ICJ reports 1975, 76 at Para 35-36
- ICJ reports 2010
- Judgment of the supreme court of Canada concerning certain questions relating to the secession of Quebec from Canada, as set out in order in council P.C 1996-1497. Dated September 30, 1996, at Para 135. Available at [www. Tamilnation.org](http://www.Tamilnation.org)
- Kherad Rahim, la reconnaissance des Etats issus de la dissolution de la republique socialiste federative de Yugoslavia par led members de l' Union Europeene. In: R.G.D.I. 1997/3/663.
- Klabbers Jean, the Right to be taken seriously: self- determination in international Law
- Kumbaro DA Jena, The Kosovo crisis in an International Law Perspective: Self- Determination. Territorial Integrity and the NATO Intervention, aviable at <http://www.nato.int>
- Morkku suksi, constitutional opinions for self-determination what really work, 1999
- Renan Qu'est-ce qu'une nation? (1982) oeuvres completes 887

- Rodolfo Stavenhagen : Self-determination Right or demand ? In law and society trust issue no 67 November 1993
S.RES 541 1975
SC Res. 1271
SC/Res/1244 (1999)
Simpson Brad: self^o determination in the age of Putin, Dose crime have the right to join Russia? In: //foreignpolicy . com /2014/03/21
UN report of the United Nations commission for Eritrea, 1950 UN doc .a/1285.17ff at part 106-3
Van Der Vyver Johan D. self- determination of the peoples of Quebec under international Law", available at: www.tamilnation.org
Ved. P. Nanda, self-determination and secession under int law, Denvers journal of int law & politics, vol, 29, 20, 4/2001, pp. 307-308
Verhoeven Joe, La reconnaissance international; declin ou renouveau? A.F.D.I, 1993.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی